



Edward

Hirsch

آدوارد هرش این شاعر و منتقد متولد ۱۹۵۰ در شیکاگو است. وی تحصیلات خود را در دانشگاه پنسیلوانیا به پایان برده است. و پنج کتاب شعر دارد به نام های: «دل سپرده»، «معماری های دنیایی»، «رژه شب»، «ستایش اغراق آمیز» و «خوابگردان» که جوایز متعددی را نصیب او کرده اند. این شاعر گرانقدر که در دانشگاه هوستون تدریس می کند، به عنوان منتقد و مفسر شعر، از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار است و در این زمینه کتب با ارزشی منتشر کرده که از آن جمله می توان نام برد: «دل باختن به شعر»، «چگونه شعری را بخوانیم» و «خوانش واکتیش گرایانه».



جنگ جهانی دوم به روایت شاعران لهستان

از سال های ۵۰ تاکنون، شاعران لهستانی تلاش کرده اند انسان ها را کاملاً در نظر داشته باشند. به راستی که نجات و حفظ تمامیت فردی انسان ها وظیفه ای نه چندان سهل است. میلوش می نویسد: هدف و غایت شعر این است که به ما یادآوری کند تا چه حد یک نفر مانند دشوار است زیرا خانه ی ما همیشه به روی همه باز است و هیچ قبلی بر درها نیست و مهمانان نامرئی به دلخواه در رفت و آمدند. شیمبورسکا، هربرت و روتسه ویک، به نوعی منکر کار آیی شعر، به عنوان وسیله ای برای برابری انسان ها و ملت ها شده اند. شعر هر یک از آن ها شعر فردگرایانه بی طعنه آمیزی است. در عین حال در اشعار آن ها می توان تمایلی به پرملا کردن تجربه های مشترک را مشاهده کرد. آن ها خصوصیت اصلی روزگار ما را دریافته اند. شیمبورسکا می نویسد:

قرن بیستم ما می رفت تا سرآمده همه اعصار شود
بنا بود پاره ای از مشکلات
دیگر پیش نیاید
مثل گرسنگی، جنگ و غیره
بنا بود حق و حقوق مردم بیوا
محترم شمرده شود
اعتقاد و اطمینان و یاره های دیگری از این دست...

و خداوند سرانجام می خواست ایمان بیاورد
به انسان خوب وقوی
اما خوبی و قدرت
همچنان دو انسان متفاوت باقی مانده اند

(از شعر زوال قرن)

روی میز، نان و کارد است
کارد برای بریدن نان است
آدمها برای رفع گرسنگی نان می خورند
انسان می باید دوست داشته شود
من شب و روز کتاب ها را کاویدم
چیز است که می باید دوست داشته شود
و پاسخ را یافتیم: انسان،
انسان می باید دوست داشته شود.

(از شعر در میانه زندگی)

سادگی بی رحمانه ی روتسه ویک، همه آراء و عقاید متداول را مشکوک جلوه می دهد. بعد از جنگ، هربرت نیز کاملاً آگاهانه، مروج سبکی شد صریح، موجز و کاملاً عاری از پیرایه های لفظی، که با تاکید، بسیار در کلیه اشعار او رعایت شده است و بدگمانی او نسبت به احساسات مفرطه، که از آن در شعری، با آوردن سطوری چون «بیانو در قله کوهستان آلب» و «شعله های مصنوعی شعر» یاد کرده است.

او در شعرهای اولیه اش «عشقی جنون آسا به واقعیات» را نشان می دهد یا کششی قوی نسبت به جمادات که برخلاف نوع بشر، تغییر ناپذیر و پایدار می نمودند. برای شاعری که لطمه های شدیدی از ایدئولوژی های شکنج خورده و شاهد فروپاشی بسیاری از آنها بوده، پناه آوردن به جزئیات عینی و ملموس، نوعی مخالفت علنی و مقابله با زهدفروشی و دورویی نوع بشر است. سبک ساده انگاری اغراق آمیز، به عنوان تنها راه جستن چیزها در خودشان.

جنگ، تجربه ای چنان تلخ و تکان دهنده بود که همه ارزش های معنوی و هنری نسل جدید شاعران لهستانی را زیر سؤال برد. نظری اکثریت شاعران جوان این بود که بازماندگان جنگ دیگر هرگز نمی توانند به آینده تمدن صنعتی ایمان داشته باشند، نیز هرگز قادر به بازگشت به قالب های ادبی سنتی نخواهند بود. آن ها منکر سلامت و زیبایی زبان معلق، پر آب و تاب و پر پیرایه سنت گرایان بودند. به گمان آنها، شعر می بایست یکسره از بنیاد دیگرگون شود.

بیشتر شاعران بعد از جنگ لهستان، به لفاظی، کلمات تصنعی و احساساتی گری در شعر به شدت بدبین شده بودند: «بر آن باش تا این سخن ساده ی مرا فهم کنی، زیرا من شرمسارم از سخن گفتن به گونه ای دیگر». میلوش در شعر «هدیه» اعتراف می کند: «سوگند می خورم که در من قدرت سحر و جادوی کلمات نیست». از میان این شاعران، روتسه ویک نخستین کسی بود که موفق شد این حالت را در کمال عریانی و سادگی بنیادی شعرش به نمایش بگذارد:

بعد از پایان جهان
بعد از مرگ

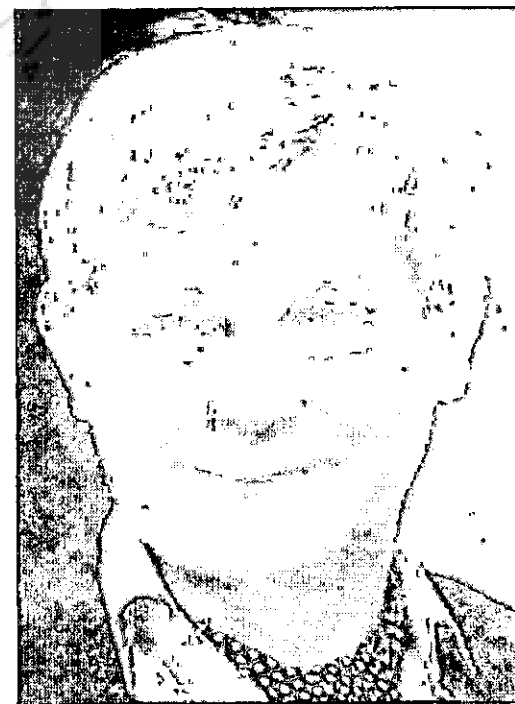
من خود را در عرصه ی زندگی یافتم
در حال آفریدن خود
ساختن زندگی
آدم ها، حیوانات، چشم اندازها
با خود گفتم، این یک میز است
یک میز



روتسه ویک بر آنچه نام «او مانسیم شایسته» به خود گرفته، مهر تایید زده است



شیمبورسکا خود را به خاطر آنچه «معجزات زمین» می نامد رستگار می یابد و نیز به خاطر نشاط و سرزندگی هنر



هربرت، وفاداری سرسختانه خود را به «یقین قابل تردید» حفظ کرده است



میلولوش دلیلی برای فرا رفتن جسته است...

و اداری می کند برای کسی غیر از خود سخن بگوید. آنها در عین حال که قادر نبودند، مانع آگاهی خویش از مصایب تاریخی وارده موفق به سرکوبی تمایلات پرشور خود برای کشف معمای هستی و یافتن پاسخ برای پرسش های ماوراءالطبیعه نیز نمی شوند. برای مثال، هربرت که عملاً بیشترین سال های عمرش را در مقابله با استبداد سپری کرده، در شعر، پرو ارزش های کلاسیک است، مطرح کننده پرسش های دوباره ماهیت طبیعت حقیقت فلسفی، رنج، زمان و خدا. همچون هربرت، شیمپورسکا شاعری فلسفی ست که با شوق و شور و دقت و حساسیتی فوق العاده، در جست و جوی پرسش های بی چون و چرای فلسفی ست. در نهایت حتی بدترین تنهایی ها نیز پایان می گیرند. پیام شیمپورسکا این است که چگونه علیرغم فجایع غیر قابل تصور، زندگی روزانه ادامه می یابد، فراموشی بر خاطرات چیره می شود، و جهان به طرزی اسرارآمیز خود را ترمی می کند.

هر یک از شاعران لهستانی تقلاً کرده اند راهی فردی بیابند برای بیانشین کردن نیهیلیسمی که تمدن را بعد از پایان جنگ یا به عبارتی بعد از پایان جهان، در کام خود فرو برده بود. همه این شاعران برآنند تا از رنج و درد بشری سخن بگویند، اما در عین حال در جست و جوی یافتن معنا و حاصل این درد و رنج اند. و گفته می شود، دلیل این مدعاست: «خرد انسان زیبا و شکست ناپذیر است»، اینجا، سروکار ما با شعر است که تاریخ را مدنظر قرار می دهد، در حالی که سعی می کند برای یافتن تداوم حقیقت، از آن فراتر رود.

مترجم: فریده حسن زاده (مصطفوی)
از کتاب زیر چاپ: ژان روزن دزدیده...

سادگی مفرط شعر لهستان معاصر، گاه خواننده شعر مدرن آمریکا را متعجب و مبهور می کند، زیرا این سبک ادبی سلیس را به عنوان ناکتیک اخلاقی در نظر نمی گیرند. می توان گفت وضوح آغراق آمیز این اشعار، خود واکنشی جدی در برابر پیچیدگی ایدئولوژی و دورویی سیاستمداران است.

یکی از ویژگی های مهم شعر شیمپورسکا، ذهن کجی به بلاغت و فصاحت کلیشه ای شعر است.

بهترین شاعران لهستانی، قاطعانه با صدای خود سخن می گویند. از دیدگاه خود، آنها در اشعارشان به شیوه ای هوشمندانه و خستگی ناپذیر از ذهنیت فردگرایانه در مقابل تفکر جمع باورانه دفاع می کنند. در عین حال آنها نادیده گرفتن فجایع تاریخی کشورشان را عملاً ناممکن می دانند. آنها بی آنکه بخواهند شاهدان عینی وقایع طاققت فرسای هستند همچون جنگ دوم جهانی و قتل عام یهودی ها توسط نازی ها در سال های ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵. سالهای تلخ سرکوبی استالینی در لهستان و تحمیل حکومت نظامی در سال ۱۹۸۱.

هیچ نویسنده ای نمی تواند با خیال آسوده، اشغال و سرکوبی کشور خود را نادیده بگیرد.

بنابراین نویسندگان لهستانی نیز در احساس آزادی مشترکی که پس از «برف شدن یخ ها» به سال ۱۹۵۶ یا فروپاشی نهایی کمونیسم در اواخر دهه ی ۸۰ روی داده، سهیم اند.

کشمکنی عمیق و چه بسا حل نشدنی در آزمایشگاه شعر لهستان احساس می شود؛ ما بین سراینده تنها و انبوه مخاطبین. از یک سو، از شاعران قوی توقع دارند به نمایندگی از سوی دیگران سخن بگویند که می توان آن را رسالت پیامبرانه - یا میثاق مشترک - شعر نامید. در سوی دیگر، دلایل قانع کننده شاعران لهستانی برای مقاومت در برابر فشار عمومی یا ایدئولوژیکی که شاعر را

مان بیرون می کشد و صلح و طراوت زندگی مان را از این می برد. فساد اخلاقی در جامعه ای که خشونت حرف اول را می زند، امری است اجتناب ناپذیر. هنگامی که جلسات نظا می در مقابل میزگرد های اجتماعی و فرهنگی از اهمیت بیشتری برخوردار می شوند، در مرکز توجه تأمین هزینه های اجتماعی قرار می گیرند و منابع لازم برای رفاه عمومی را در اختیار خود قرار می دهند، در چنین وضعیتی نقش فرهنگ در جامعه کم رنگ شده، و تسلط بر مردم تهدید قرار نخواهد گرفت. در این بین یحس و تبادل نظر، جای خود را به تک گویی خواهد داد و رفتار مان نسبت به یکدیگر بدمنشانه و خشن خواهد شد.

فساد، در کشور های آمریکا کاملاً قابل مشاهده است، چرا که آن ها نه تنها نسبت به نیازهای مردمان بیکار و محروم از بهداشت هیچ گونه عکس العملی نشان نداده اند، بلکه در مقابل بی حرمتی دادستان کل کشور نسبت به حقوق مدنی و آزادی فردی از او دفاع نیز کرده اند. بیایان این مطلب که «جنگ نیز نوعی صلح است» به تعریف خود با کلمات بازی می کنیم. نکته ی جالب این است که، در این میان با دانشمندانی مواجه می شویم که دارای عقاید فاشیستی هستند و می گویند: «مخالفین جنگ، هیچ کاره و دانشکده های تاریخ، غیر آمریکایی هستند». خلاصه هر کسی را که به دنبال راه حل می گردد سخنان می نامند.

فساد، در دبیرستان هایمان رو به افزایش است. جایی که فرزندان مان با استخدام کنندگان یگان آموزشی انصران احتیاط (ROTC) آشنا می شوند و درمی یابند حضورشان در ارتش، یکی از شروط دریافت بورسیه تحصیلی است. چنین وضعیت مشابهی در میان دانشجویان مان نیز به چشم می خورد، به این تفاوت که آن ها در اطراف استخدام کنندگان سازمان CIA از حاکم می کنند که شاید نتیجه ی تماشای فیلم های این چنینی از تلویزیون باشد. آن ها حتی به کودکان مان نیز رحم نکرده اند. رئیس جمهور شخصاً از آن ها برای خدمت در نظام ثبت نام به عمل آورده. کسی که میلیاردها دلار صرف لشکر کشی به افغانستان و کشتار کودکان افغانی کرد. از کودکان آمریکایی خواست با پرداخت پول، به او برای پایان دادن به جنگ کثیف کمک کنند. اما برای پایان دادن به جنگ، راه حل های دیگری نیز وجود دارد: غیر نظامیان را مورد حمله قرار ندهیم، و به جای آن که پول و انرژی خود را صرف بیماران و اعمال تروریستی کنیم، بیایم ساخت و ساز را استحکام بخشیم و به فرزندان مان، از همان دوران کودکی بیاموزیم پول و جان خویش را به روی ارزش هایی فراتر از جنگ، سرمایه گذاری کنند.

همزمان با گسترش خشونت، فساد نیز به طور روزافزون در میان آمریکایی ها افزایش پیدا می کند. به طور مثال اگر از تماشای قتل و جنایت خسته شده اید می توانید از میان فهرست پرنا مه های دادگاه یکی را انتخاب کنید و به تماشا بنشینید. جایی که قاضی طرف های دعوا را ترور شخصیتی می کند. همچنین می توانید از طریق اخبار محلی، در جریان اخبار جنگ و خون ریزی در عراق قرار بگیرید، اما هرگز حق دانستن این حقیقت را ندارید که مردم، واقعا چطور کشته می شوند، از قرار معلوم، دانستن این اطلاعات به روی جنگ تأثیر منفی می گذارد. اما با وجود این صحبت ها، جنگ تنها چیزی است که برای مان اهمیت دارد: جنگ و فقط جنگ.

در خانه، با وجود کشمکش های بی پایان و عدم وجود مخالفین در واشنگتن، به نظر می رسد آمریکائیز همانند همتهایش که فقط لایم و یا کاغذ می فروشد به اقتصاد تک محصولی من روی آورده است که در آن، تنها یک چیز به چشم می خورد: جنگ، جنگ و باز هم فقط جنگ.

نویسنده: دیوید پوتوروی / مترجم: مهتری فرکی

عبارت «فقط جنگ» که اولین بار علیه افغانستان مورد استفاده قرار گرفته بود، بار دیگر طنین انداز شده است. نه تنها به شکل یک مفهوم فلسفی عمیق، بلکه مانند فروشگاه هایی که فقط کالای خاصی را عرضه می کنند که شاید بارها در مراکز خرید دیده باشید، فقط لایم و یا فقط کاغذ. در حقیقت، عبارت «فقط جنگ» به طور شگفت آوری یک تبلیغ گسترده برای متازه ی کوچکی به نام ایالات متحده ی آمریکا محسوب می شود. از این پس، جنگ تنها چیزی است که آمریکا به آن توجه می کند.

از این پس، ما دیگر چیزی نمی سازیم؛ فقط جنگ. دیگر در مورد آموزش و پرورش نگران نیستیم؛ فقط جنگ. ۴۰ میلیون آمریکایی که از نبود بهداشت رنج می برند برایمان کوچکترین اهمیتی ندارند؛ فقط جنگ. معضل ۳۰ میلیون کودک آمریکایی که در فقر به سر می برند توجه مان را جلب نمی کند؛ فقط جنگ. ما از علم و فرهنگ حمایت نمی کنیم؛ فقط جنگ. علی رغم وجود حوادثی وحشی تر از خادنه ی ۱۱ سپتامبر، ما همچنان توجه مان را به روی چیزی معطوف می کنیم که در انجام دادن آن تبحر خاصی داریم.

برای تأمین هزینه های ارتش، روزانه به یک میلیارد دلار نیاز داریم؛ هیچ مسئله ای نیست. برای جنگ با تروریسم به ۴۰ میلیارد دلار بودجه ی اضافی نیاز داریم؛ اشکالی ندارد. این جنگ سفید امضا خدمت شما، تا به یک کشمکش غیر رسمی با اهداف تعیین نشده ادا می دهیم. بله، درست متوجه شدید، زیرا این همان چیزی است که آمریکا در آن خلاصه می شود: فقط جنگ. آمریکا بزرگترین تهیه کننده ی سلاح های غیر اتمی و وسایل شکنجه در دنیا است. آمریکا در مدارس تروریست پرورش می دهد و آن ها را به دیگر نقاط جهان می فرستد. آمریکا به سر تا سر جهان تفریحات و سرگرمی های خشن صادر می کند، ساختن زندان و اردوگاه از صنعت های مهم در آمریکا به شمار می رود. برده داری جهانی رازی ست که پشت پرده ی موفقیت های اقتصادی آمریکا پنهان شده است. ارتش هنوز نیز مهم ترین موضوع در بحث برنامه بودجه است؛ خواه جنگ بر سر مسائل تبعیض نژادی باشد، یا بر سر حقوق شخصی افراد، به هر حال این تنها چیزی است که همه ی کشور در آن خلاصه می شود: فقط جنگ.

پایند توجه داشت ما این واقعیت را قانونی کرده ایم. از تعهد پزیدنت بوش برای داشتن یک جنگ طولانی با اهداف دست نیافتنی، و نتایج غیر قابل جبران چنین بر می آید آمریکا، تا روز قیامت یک دولت جنگ طلب باقی خواهد ماند و برای همیشه برز بین دوران جنگ و صلح را از بین خواهد برد.

زمانی جنگ یک نمایش ناخوشایند بود، یک منظره ی هراس انگیز که با بی میلی آغاز می شد و تا جایی که امکان داشت به سرعت خاتمه می یافت. پس از جنگ، جشن های پیروزی بر پا می شد و پس از مدتی مردم دوباره به زندگی عادی خودشان باز می گشتند. دست آخر نیز میلیاردها دلار پاداش صلح وجود داشت که دیگر نیازی نبود صرفاً مورد جنگ شود، بلکه آن را برای آسایش و رفاه عمومی خرج می کردند؛ همچون بهداشت عمومی و آموزش و پرورش همگانی.

اما همه چیز به پایان رسید. از این پس برای حل اختلافات مان یا بحث و تبادل نظر به جایی نخواهیم رسید و به نظر می رسد جنگ، تنها راه حل باشد. تروریست ها هر که باشند و در هر کجا باشند در حقا دستگیر شده، به طور پنهانی محاکمه می شوند و به وسیله ی دادگاه های سری اعدام خواهند شد. امروزه جنگ، عملکردهی است که دائماً اتفاق می افتد و مسئولیتش همانند جمع آوری زباله ها و تمیز کردن خیابان ها به عهده ی شهرداری است. جنگ، پول را از مدارس و بیمارستان هایمان، و غذا را از دهان کودکان

